

افسانه و واقعیت درباره احمدشاه

کتابهای تاریخی ما دارای سرنوشت غم‌انگیزی هستند. عده‌ای بی‌صلاحیت که حتی حوصله ندارند سال رویداد فلان واقعه را تحقیق کنند، با استفاده از رواج کتابهای قطور با جلد زرکوب، با شتاب کالای خود را وارد بازار می‌کنند و حقیقت را با افسانه و تخیل می‌آمیزند. از طرف دیگر بعضی از مورخان، نیز شرایط کار خطیر خود را یا نمی‌دانند یا به جد نمی‌گیرند. در این آشفته‌بازار من دو استثناء بیشتر نمی‌شناسم که کار خود را جدی می‌گیرند و از چون و چند راه نیز با اطلاع‌اند. یکی از این دو - در دوسطح متفاوت - دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی نویسنده کتاب سیمای احمدشاه قاجار است.

نویسنده از همان ابتدا یک مصیبت بزرگ اجتماعی ما را - که قسمتی از بار آن متوجه مورخان است - مطرح می‌کند. می‌نویسد: «ما مردم ایران به عادت طوری بار آمده‌ایم که «افسانه» را بر «حقیقت» ترجیح می‌دهیم و «دروغ شیرین» را بهتر از «راست تلخ» می‌شماریم...»^۲ حقیقتی است مسلم که امید است پژوهندگان ریشه‌های آن را بازشناسند و درمانش را پیشنهاد کنند.

افسانه می‌گوید که احمدشاه، سلطانی بود دموکرات و مشروطه‌خواه و نیز مخالف با

۱. نقد کتاب سیمای احمدشاه قاجار، (جلد یکم) نوشته دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، نشر

گفتار، تهران، ۱۳۶۸.

۲. ص ۷.

قرارداد ۱۹۱۹ که سادنت خود را بر سر این کار و مخالفت با انگلیسیان گذاشت. اکنون ببینیم تاریخ چه می گوید.

آزادینخواهان که محمدعلی شاه را خلع کرده اند، فرزند دوازده ساله او را به شاهی می گمارند. در بیگانه پرستی محمدعلی شاه همین بس که برای ولیمهد ایران معلم روسی استخدام می کند، آن هم روسی نظامی: شاه جوان چنان کودک مانده است که پس از نشستن به تخت سلطنت، روزی سوار الاغی می شود تا نزد پدر و مادرش به زرگنده بگریزد، ولی درباریان به موقع مطلع می شوند و او را به سریر سلطنت بازمی گردانند. البته آزادینخواهان به خدمت معلم روسی خاتمه می دهند، ولی دوازده سال تربیت نزد پدری چون محمدعلی شاه کار خود را کرده است. در کودکی به جای اسباب بازی به او سکه های طلا داده اند و زرق و برق این فلز تا آخر عمر چشمان شاه را خیره می دارد. البته همه عامل پولدوستی او این نیست، ولی این گونه «پرورش» مسلماً در ذهن نقش پذیر او اثری نازدودنی داشته است. به خصوص که برای تشویق او به درس خواندن برایش حساب پولی باز می کنند.^۳ عامل دیگر مسأله وراثت بوده است. اجداد او غالباً خودباخته پول بوده اند.^۴ عاقبت این پول پرستی آن که، بعدها، ذات شاهانه ماهی پانزده هزار تومان از سفارت انگلستان رشوه می گیرد که وثوق الدوله، سیاستمدار مورد اعتماد آنان را، در صدارت نگاهدارد. قرار می شود مقرری مذکور تا هنگامی که وثوق الدوله بر سر کار است، پرداخت شود.^۵ (چنین کنند «سلاطین» چو کرد باید کار). البته شاه در این معامله شیرین میان خودی و بیگانه زیاد فرق نمی گذارد.

... حتی به جد خود (کامران میرزا) که برای حکومت خراسان در نظر گرفته شده بود، پیغام داد که نیرالدوله برای احراز همین سمت، حاضر است یکصد و پنجاه هزار تومان تقدیم مقام سلطنت کند. در مورد شما این مبلغ را به یکصد هزار تومان تخفیف می دهم [نسیه پذیرفته نمی شود!!] ولی اگر از تقدیم آن استنکاف ورزید حکومت خراسان را به نیرالدوله تفویض خواهم کرد...^۶

ناگفته معلوم است که والی محترم در همان ماههای اول چندین برابر این پول را به ناحق از مردم خراسان خواهد گرفت. ضمناً شاهنشاه جمجاه در احتکار ارزاق عمومی هم دست داشته اند و حاضر نبوده اند از مقام زلزله ترین محتکران فرود آیند: در قحطی تهران، مصادف با

۳. ص ۳۱.

۴. ص ۲۶.

۵. ص ۲۹.

۶. ص ۴۰ - وانگهی این موضوع کلیت دارد. «حکام ولایات مخصوصاً والی ها (استانداران) پیش از انتصاب، «پیشکش نقدی قابل ملاحظه ای» به مقام سلطنت تقدیم می کردند.» (ص ۳۳۸).

آخرین سال جنگ جهانی اول مستوفی الممالک، صدراعظم وقت «از فرط استیصال حاضر شد کلیه گندمهای شاه را با سود مناسب بخرد و در اختیار مردم تهران بگذارد، ولی احمدشاه زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت به هیچ وجه قیمتی کمتر از قیمت پرداخت شده به سایر محکمران پایتخت قبول نخواهد کرد...»^۷

در این کتاب دربارهٔ رجال دورهٔ قاجار نیز اطلاعات جالبی می‌توان یافت. از جمله از قول وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین شاه می‌خوانیم.

«صدراعظم ایران (اتابک میرزا علی اصغر خان امین السلطان) و وزیر خارجه اش مردانی خوش برخورد و دوست داشتنی هستند. و سیاست در نظرشان چیزی شبیه بازیچه و شوخی است. هر دوی آنها جسماً و روحاً تحت تسلط روسها هستند و تقریباً تمام اسرار مملکتی را مو به مو به سفارت روسیه گزارش می‌دهند...»^۸

سیاست در نظرشان شوخی است یعنی سرنوشت مملکت مهم نیست، اگر چاه به آب نمی‌رسد، همین که به نان می‌رسد کافی است!

واقعهٔ دیگر که نوکرآبی رجال آن زمان را ثابت می‌کند چنین است: در سال ۱۹۱۶ سردار عماکی قوای عثمانی را در کوت العماره شکست می‌دهد و فاتحانه وارد همدان می‌شود. وزرای مختار روس و انگلیس دستپاچه می‌شوند و به شاه پیشنهاد می‌کنند که چون تهران در خطر است به محل امن تری نقل مکان کند. موضوع در یک هیئت ۳۵ نفری «از علماء، شاهزادگان، رجال، وزرا، و نخست‌وزیران سابق» مطرح می‌شود و پس از مذاکره رأی مخفی می‌گیرند. «پس از شمارش آراء معلوم شد که از ۳۵ نفر اعضای مجلس فقط دو نفر به نفع پیشنهاد وزرای مختار روس و انگلیس (که خواستار خروج شاه از تهران بودند) رأی داده‌اند. همان شب وزیر مختار روس سر میز شام برای عده‌ای از دوستانش تعریف کرد که تا این ساعت یازده نفر به وی رجوع کرده و گفته‌اند که آن دو نفر که به نفع پیشنهاد روسها رأی داده‌اند ما بودیم!»^۹

اما در بارهٔ وثوق الدوله - عاقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ - چه؟ آیا مصلحت وقت چنین ایجاب می‌کرده یا خیانتی در کار بوده است؟ نویسنده کتاب می‌نویسد که «مضاوت در بارهٔ وثوق الدوله کاری است بس دشوار»^{۱۰} سپس از قول مهدی بامداد چنین می‌آورد:

«وثوق الدوله مردی بود باسواد، باهوش، نویسنده، ناطق، فعال، پرکار (تا اینجا عین حقیقت را گفته) ولی به تمام معنی خاین و نادرست...»^{۱۱}

سپس داوری خاصی می‌آورد که نمی‌توان آسان از آن گذشت:

۷. ص ۴۲. ۹. ص ۹۱. ۸. ص ۵۱. ۱۰. ص ۱۳۰. ۱۱. همان صفحه.

«رجالی که: در این صد و پنجاه سال اخیر صدراعظم، وزیر اعظم، یا نخست وزیر کشور ما شده‌اند، اکثراً مردمانی لایق و یانبوغ و بااستعداد بوده‌اند. اما چون بدبختانه ملتی در کار نبوده (تأکید از نویسنده کتاب) که در صورت کشف شدن اعمال خطا، جرم، جنایت، یا کارهای نامجاز، از آنها بازخواست کند و کیفرهایی را که سزای ارتکاب این قبیل اعمال است در کف دستشان بگذارد... رجال سودجوی و جاه‌طلب ایران به جای اینکه ترقیات خود را از راه خدمت به مردم کسب کنند، از طریق تقرب به بیگانگان این منظور را حاصل می‌کرده‌اند.»^{۱۲}

این البته مسأله مهمی است و باید مورد بحث قرار گیرد که: ۱ - تا چه اندازه مردم آزادی داشته‌اند؟ ۲ - تا چه حد به گفته بامداد «میان قدرت دو حریف پرزور و پرخنده... خرد و لاش بوده و اراده‌ای از خود نداشته‌اند»؟ و تا چه حد این عذر پذیرفته است؟ ۳ - و سرانجام تا چه حد در پاداش دادن به خادم و تنبیه خاین قصور کرده‌اند؟

به احمدشاه بازگردیم. وی در سفر به خوزستان «در مقابل دریافت دو هزار لیره نقد (به عنوان پیشکش) اعمال و جنایتهای خزعل را به کلی نادیده می‌گیرد.»^{۱۳}

«خدمت» ادامه دارد: اجدادش تضمین حکومت خود را از روسها می‌خواستند و احمدشاه از انگلیسیها. بر اثر اصرار او این استعمارگر کهنه کار سند زیر را به او می‌دهد: «اعلی حضرت سلطان احمدشاه قاجار و جانشینان ایشان مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند از حمایت دوستانه حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان بهره‌مند خواهند بود.»^{۱۴} مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند! می‌بینیم که شاه پیشاپیش خود را تقریباً مجانی فروخته است. پس موضوع مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ (که طرفدارانش شایع ساخته‌اند) افسانه است. می‌گوئیم شاه مجانی خود را فروخته، زیرا از دولت فخریه تقاضای مقرری مادام‌العمر می‌کند که مورد موافقت قرار نمی‌گیرد.^{۱۵} آیا فضاحتی از این رسواتر قابل تصور هست؟ شاهی از کشوری استعمارگر تقاضای «موجب» دائم می‌کند و استعمارگر می‌گوید نه! با این که «احمدشاه در نطقی که در شب ۲ نوامبر ۱۹۱۹ در مجلس مهمانی لرد کرزن ایراد می‌کند، رضایت خاطر خود را از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با جملاتی صریح و روشن اعلام می‌دارد.»^{۱۶}

این بردگی مطلق، زاده این افسانه است که انگلیسیها به هر کاری قادرند. ناصرالملک می‌فرماید: «انگلیسیها ماه را نیز می‌توانند از خرگاه فلک به زیر آورند.»^{۱۷} از طرفی «ملتی هم در کار نیست.» پس چه بهتر که به امر پرکردن جیب پرداخته شود. چنین است که شاه و

۱۲. ص ۱۳۰. ۱۵. همان صفحه.

۱۳. ص ۱۴۳. ۱۶. ص ۳۱۶.

۱۴. ص ۲۲۱. ۱۷. ص ۳۱۶.

صدراعظم اگر دعوایی دارند بر سر پول است. بنا به نوشته مرحوم بهار که در این کتاب نقل شده است:

«سلطان احمدشاه چندی بود که در امور مملکتی، خاصه در عزل و نصب حکام ایالات مداخله می کرد و فوایدی از این راه می برد. بر سر این قبیل موضوعات، شکرآبی میان شاه و وثوق الدوله پیدا شد، خاصه پس از آنکه شاه امر کرد که قوام السلطنه (والی خراسان و برادر وثوق الدوله) احضار شده و شاهزاده نصرت السلطنه (عموی احمدشاه) به عنوان والی جدید به ایالت مزبور گسیل گردد.»^{۱۸} باری جنگ پنهانی میان شاه و صدراعظم مغلوبه می شود. شاه شکست می خورد و «ساکت می شود، ولی کینه وثوق الدوله را به دل می گیرد.»^{۱۹}

پس مخالفت سلطان بن سلطان با وثوق الدوله مخالفت مالی است نه اصولی. اعلی حضرت در این مورد چنان صریح است که نیازی به پرده پوشی نمی بیند. خطاب به صدراعظم و وزیر خارجه می گوید: «شما پول گرفته اید و قرارداد را امضاء کرده اید، من که هنوز پولی نگرفته ام چرا امضاء کنم؟»^{۲۰} باید گفت: رموز مصلحت ملک خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظا، مخروش!

شاه برای خوشگذرانی عازم اروپا می شود. پولها را که خرج می کند به یاد وطن می افتد و «چون انگلیسیها به اشاره وثوق الدوله با برگشت او مخالفت می کنند شاه به آنان قول می دهد که نه با وثوق الدوله مخالفت کند و نه با قرارداد.» پس بازمی گردد. البته از ترس انگلیسیها، با قرارداد جرئت مخالفت ندارد، اما مرتباً چوب لای چرخ سیاست وثوق الدوله می گذارد. علت اصلی؟

«وثوق الدوله می گفت که رشته مذاکراتش با شاه از هر نقطه ای که آغاز گردد سرانجام منتهی می شود به یک نقطه بخصوص: یعنی تأمین وجوه مورد نظر شاه. شاه از نخست وزیر بازخواست کرده که چرا موقعی که در اروپا بوده وجوه لازم را برایش ارسال نکرده اند؟ اقلامی که معظم له در حال حاضر از دولت مطالبه می کند عبارتند از:

●
۱۸. ص ۳۳۸.

۱۹. ص ۳۳۹.

۲۰. همان صفحه.

۱ - یک میلیون فرانک که از حساب شخصی خود چرخ کرده است [چه خرجی؟]

۲ - هشت هزار لیره که پیش از حرکت از ایران از نصرت‌الدوله قرض کرده.

۳ - [قابل دقت] پنجاه هزار تومان پول نقد که پیش طومانیانس داشته [شاه به مزاجه هم علاقه داشته‌اند] ولی صراف مزبور به علت ورشکستگی قادر به تأدیه آن نیست.

نخست‌وزیر به شاه قول داده که وجوه لازم را از جایی تهیه کند، ولی شخصاً پیش من [وزیر مختار انگلیس] اعتراف کرد که هیچ منبع یا وسیله‌ای برای تهیه این پول ندارد...»^{۲۱}

صدراعظم التماس می‌کند که این پولها را دولت به اقساط بپردازد ولی مورد موافقت ملوکانه قرار نمی‌گیرد.^{۲۲} سرانجام بر اثر تحریکات شاه و افزایش نارضایی‌ها، انگلیسیها می‌بینند از این بیشتر نمی‌توان موافق برای قرارداد، «خرید» و مخالفان را حبس و تبعید کرد.

ناچار از حمایت و ثوق‌الدوله دست برمی‌دارند و او استعفا می‌کند. در اینجا شاه می‌خواهد سر انگلیسیها کلاه بگذارد، البته نه بر سر مسأله‌ای کشوری، بلکه بر سر ادامه مقرریش. گفتیم که انگلیسیها حاضر می‌شوند تا هنگامی که شاه از وثوق‌الدوله حمایت کند ماهی پانزده هزار تومان به او بدهند. و اینک وثوق‌الدوله سقوط کرده است. حقه شاهانه را از زبان وزیرمختار دولت فخیمه بشنوید:

«اعلی‌حضرت اظهار داشتند که اگر کابینه بعدی نیز به اندازه حکومت فعلی مورد قبول انگلستان باشد (که حتماً باید باشد، و گرنه شخصاً از هیچ کابینه‌ای که همکاری با انگلستان را در صدر برنامه خود قرار نداده باشد پشتیبانی نخواهند کرد) در آن صورت امیدوار است آن مقرریش ماهیانه پانزده هزار تومان که در حال حاضر دریافت می‌دارد، در آتیه نیز کماکان پرداخت گردد.

از اعلی‌حضرت سؤال کردم: آیا قول و قرار سفارت انگلیس با ایشان (برای پرداخت این مقرریش) منحصر به کابینه کنونی بوده یا اینکه کابینه‌های آتی ایران را نیز، که مورد قبول انگلستان باشند در برمی‌گرفته؟ شاه جواب داد که شق دوم صحیح است. اما پس از رسیدگی به سوابق قضیه و اخذ اطلاعات لازم از رایزنان سفارت، برایم مسلم شد که شق اول صحیح بوده...»^{۲۳}

۲۱. ص ۳۸۷.

۲۲. ص ۳۹۳.

۲۳. ص ۴۱۲.

* * *

پولدوستی پادشاهان قاجار داستان مفصلی دارد که محتاج بررسی جداگانه‌ای است. در اینجا با آخرین شاه این سلسله کار داریم. احمدشاه می‌رود و به دنبال او رضاشاه می‌آید که در پولدوستی دست سلف خود را از پشت می‌بندد و به صورت مالک عمده‌ای درمی‌آید. از پس او محمدرضاشاه می‌آید که علاقه‌اش به جمع پول را می‌دانیم. آیا مجموعه اینها نیاز به تحلیلی جامعه‌شناسانه ندارد؟

* * *

اما یک جمله دیگر دربارهٔ عاقدین قرارداد ۱۹۱۹. اینان به قدری از خیانت خود و تنفر مردم ایران از آن قرارداد هراس داشته‌اند که برای تأمین آتیهٔ خود دو امتیاز اساسی از دولت بریتانیا می‌خواستند.

«۱- تضمین نامهٔ کتبی از طرف حکومت انگلستان که اگر در نتیجهٔ بسته شدن قرارداد، شورشی در ایران برخاست و حکومت و ثوق الدوله سقوط کرد، اولیای مسئول بریتانیا هر سه آنها (و ثوق الدوله، فیروزمیرزا نصرت الدوله و وزیر خارجه - اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارایی) را در یکی از مستملکات خود به عنوان پناهندهٔ سیاسی بپذیرند.

۱۸

۲- به هر کدام از وزرای سه گانه، در طول مدت تبعید و پناهندگی حقوقی برابر عایدات شخصی آنها در ایران پرداخت شود که بتوانند بقیهٔ عمر را در رفاه و بی‌نیازی به سر ببرند.»^{۲۴}

با قسمت اول تقاضا موافقت می‌شود، در عوض رشوه‌ای به شرح زیر به آنان پرداخت می‌گردد: و ثوق الدوله ۲۰۰۰۰۰ تومان، نصرت الدوله ۱۰۰۰۰۰ تومان، صارم الدوله ۱۰۰۰۰۰ تومان.

هنوز هم در بارهٔ این که اینان به مصلحت ایران می‌اندیشیدند، شک دارید؟